

## پیشگفتار

## کی رفته‌ای زدل که تمنا کنم تو را      کی بوده‌ای نهفته که پیدا کنم تو را

این کتاب درباره سالهای نخست پس از سقوط رضا شاه است. این مقطع از تاریخ ایران که با اشغال خاک کشور به وسیله ارتشهای متفقین از شهریور ۱۳۲۰ آغاز می‌شود و با کودتای نظامی ارتش به نفع محمدرضا شاه در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به پایان می‌رسد بدون تردید از جالب توجه‌ترین و در عین حال پیچیده‌ترین مقاطع تاریخ معاصر ایران است. آنچه این مقطع را جالب توجه و در عین حال پیچیده نموده حجم انبوهی از تحولات سیاسی و اجتماعی مهمی است که در این دوازده سال اتفاق افتاده است.

نخستین ویژگی مهم این مقطع آزادی نسبی‌ای است که پس از سقوط دیکتاتوری نفس‌گیر رضا شاه به وجود آمد. دهها حزب و تشکیلات سیاسی به همراه صدها روزنامه، هفته‌نامه و ارگان حزبی و تشکیلاتی در کشور انتشار یافت. پس از قریب دو دهه، انتخابات نسبتاً آزاد در کشور صورت گرفت. مجلس به جایگاه قانونی خود بازگشت و بسیاری از ابزار اختناق رضا شاهی برچیده یا بشدت تضعیف شد. از نظر تحولات یا رخدادهای سیاسی و اجتماعی نیز تحولات مهمی صورت گرفت. شمال کشور (استانهای خراسان، سمنان، مازندران، گیلان، قزوین، زنجان، آذربایجان شرقی، غربی و اردبیل) به اشغال کامل ارتش شوروی و ایلام، کرمانشاه، کردستان، همدان، خوزستان، فارس، بو شهر، اصفهان و کرمان به اشغال ارتش انگلستان در آمد. حکومت مقتدر و نیرومند رضا شاه که نزدیک به دو دهه بر ایران حکومت کرده بوده در کمتر از چند روز از هم فروپاشید. دیکتاتور مخوف ایران که نامش برآستی لرزه بر اندام ایرانیان می‌افکند در میان بهت و حیرت و ناباوری به وسیله متفقین در کمتر از یک هفته از قدرت کنار گذاشته شد و به افریقای جنوبی تبعید گردید (به دلیل همراهی با آلمان نازی علی‌رغم اعتراضات روسیه و انگلستان). آذربایجان غربی و کردستان عملاً از کشور جدا شد. جمهوری کردستان تشکیل گردید که مرکز آن در شهر مهاباد بود. استانهای آذربایجان شرقی، اردبیل، زنجان و بخشهایی از قزوین تا مرز جدایی از ایران پیش رفتند. خودداری شوروی سابق از خارج کردن ارتشش از ایران پس از پایان جنگ جهانی دوم (۱۳۲۴)، به نخستین برخورد جدی میان آنچه بعدها به دو اردوگاه شرق و غرب و جنگ سرد شهرت یافت در ایران منجر شد. صنعت نفت پس از قریب نیم قرن که ملک طلق انگلستان بود ملی شد و خوزستان در خطر اشغال ارتش انگلستان قرار گرفت (۱۳۳۰—۱۳۳۲). بزرگترین جریان سیاسی رادیکال چپ در تاریخ حیات سیاسی ایران به نام «حزب توده» شکل گرفت و از طریق آن موج گسترده‌ای از افکار و ادبیات رادیکال چپ در ایران ظهور کرد. ناسیونالیسم یا ملی‌گرایی جدیدی به نام جبهه ملی ایران تولد یافت. نخستین جوانه‌های آنچه بعدها «نوگرایی دینی» در ایران نام گرفت در این سالها زده شد و سرانجام در یک کودتای نظامی با طراحی و کمک امریکا و انگلستان این عصر پر تحول و پر مناقشه به پایان رسید.

تجزیه و تحلیل تحولات این دوازده سال بدون تردید کار بسیار گسترده و سترگی است و با آنکه منابع زیادی تاکنون در این باره انتشار یافته است، بسیاری از جنبه‌های این مقطع کارهای بیشتری را می‌طلبد. در عین حال، باید اشاره کرد که تقریباً تمام آثار منتشر شده در این باره در برگیرنده چند سال آخر آن و به طور

مشخص سالهای ۱۳۳۰-۱۳۳۲ است. علت توجه به این سه سال ملی شدن نفت و کودتای ۲۸ مرداد است. هر چه به سالهای نخستین این مقطع نزدیکتر شویم با آثار و منابع کمتری رو به رو می شویم؛ چنانکه درباره سالهای نخست آن یعنی یکی، دو سال اول پس از رضا شاه آثار بسیار کمی وجود دارد. این مسأله تنها مشکل مورخان و علاقه‌مندان به این بخش از تاریخ معاصر ایران نیست. مسأله دیگر و اساسی‌تر آن است که اساساً رویکرد ما به مقطع ایران پس از رضا شاه در حوالت دادن همه تحولات و رخدادها به قدرتهای خارجی شامل انگلستان، شوروی سابق و سرانجام امریکا خلاصه می‌شود؛ یعنی سه قدرت اصلی که ایران را به اشغال خود در آوردند. آنچه در معادلات سیاسی در نظر گرفته نشده و مورد توجه نویسندگان ایرانی قرار نگرفته نیروهای داخلی و تأثیر عملکرد آنان در تحولات و رویدادهای کشور پس از سقوط رضا شاه است. در این رویکرد سنتی و در عین حال متداول، همه تحولات، کنشها و واکنشهای سیاسی، تصمیمات، اتفاقات، تغییر دولتها و کابینه‌ها، عملکرد احزاب، تشکلهای سیاسی و شخصیتها و در یک کلام، همه چیز نخست به انگلستان، سپس به روسیه و در مرحله بعدی به امریکا نسبت داده شده است.

حرف اساسی این کتاب آن است که نگرش ما به این بخش از تاریخ تحولات سیاسی ایران بیش از آنکه بر واقعیات منطبق با شد، ملهم و متأثر از گفتمان «توهم توطئه» و دیدن هر تحول و اتفاق سیاسی از منظر عملکرد قدرتهای خارجی در ایران است. رویکرد «توهم توطئه» و «قدرتهای خارجی — عامل — تغییر»، در سالهای نخست پس از سقوط رضا شاه در این کتاب مورد بحث قرار گرفته و تلاش شده تا نشان داده شود که بر خلاف این باور که قدرتهای خارجی عامل همه چیز بوده‌اند، اتفاقاً عامل اصلی تغییر و تحولات سیاسی خود ما ایرانیان بوده‌ایم. ما مدعی آن نیستیم که قدرتهای خارجی اساساً نقشی در این برهه نداشته‌اند؛ به هر حال، ارتش آنان مقتدرانه خاک ایران را به اشغال خود در آورد و حکومت مقتدر رضا شاه را ساقط کرد. آنان حتی سعی داشتند در ایران جمهوری برپا دارند و بدیهی است که در مسائل ایران پس از سقوط رضا شاه نمی‌توانستند بی‌نقش باشند.

هدف اصلی متفقین از اشغال خاک ایران تأمین امنیت و بهره‌برداری از خط طولانی کم‌رسانی به جبهه‌های جنگ روسها در برابر آلمان بود. این خط استراتژیک و طولانی که بعدها به «پل پیروزی» معروف شد از بندرعباس و خرمشهر در جنوب ایران آغاز می‌شد و تا مرز ایران یا جمهوری آذربایجان در آستارا ادامه می‌یافت. از دید متفقین، رضا شاه و ارتشش به آلمان تمایل داشتند و بالطبع مانعی بر سر راه آنان برای کم‌رسانی به جبهه‌های جنگ روسیه به شمار می‌آمدند؛ از این رو، برای حصول اطمینان از امنیت «پل پیروزی»، پادشاه مقتدر و نیرومند ایران را کنار گذاشتند. البته آنان نمی‌توانستند نسبت به آنچه در تهران و در میان رجال سیاسی، نخبگان، گروههای قدرت و در جریانات سیاسی می‌گذشت بی‌اعتنا باشند. کمترین نگرانی متفقین از عملکرد حکومت ایران این بود که سوء مدیریت یا ناتوانی آن می‌توانست در امر کم‌رسانی متفقین اخلاص ایجاد کند. در مرحله بعدی متفقین خواهان حکومتی بودند که با آنان همراه باشد و همکاری کند. آنان همچنین به دلیل حضور صدها هزار تن از قوای مسلح روسی و انگلیسی در ایران هزار و یک کار، مسئله، مشکل و درخواست از مقامات ایرانی داشتند. سرانجام می‌توان به مسائل و منافع بلندمدت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی هر کدام از متفقین در ایران اشاره کرد.

به سخن دیگر، ما به هیچ روی منکر ملاحظات و انگیزه‌های سیاسی و مطامع استراتژیک سیاسی و

اقتصادی قدرتهای اشغالگر در ایران نیستیم. آنچه مسلم است هر یک از آن قدرتها بالطبع هر اقدام و سیاستی را که در جهت منافع و مصالح کشورشان می‌پنداشتند به کار می‌گرفتند؛ با این حال، ضمن پذیرش حضور قدرتهای خارجی اشغالگر در ایران و تبعات آن، واقعیت آن است که عنصر اصلی تغییر و تحولات سیاسی، نخبگان سیاسی و صاحبان قدرت در ایران بودند، نه قدرتهای خارجی. به سخن درست‌تر، ضمن پذیرش تأثیر حضور قدرتهای خارجی در روند تحولات ایران، تأثیر عملکرد خود ما بمراتب بیشتر از خارجیها بوده است. هر چه از مقاطع اولیه شهریور ۱۳۲۰ و سقوط رضا شاه دور می‌شویم این تأثیرگذاری بیشتر می‌شود، برعکس باوری که در فهم معمولی تاریخی ما وجود دارد.

در کتاب حاضر برآنیم تا نشان دهیم، برخلاف دیدگاه رایج، در تغییر و تحولات سیاسی در سالهای نخست پس از سقوط رضا شاه بیشترین و عمده‌ترین سهم را خود ما ایرانیان داشته‌ایم. هدف دیگر ما بررسی و روشن ساختن چگونگی تحول و عملکرد ساختار قدرت پس از سقوط رضا شاه است. به سخن دیگر، برآنیم تا نشان دهیم پس از سقوط ناگهانی رضا شاه ساختار قدرت چگونه تداوم پیدا کرد و حاکمیت سیاسی چگونه شکل گرفت؟ هر کدام از جریان‌های سیاسی، شخصیتها، نخبگان سیاسی و نهادهای سیاسی در ساختار قدرت چه نقشی داشتند؟ میزان تعامل هر یک از آنان با یکدیگر به چه صورتی بود و به زبان ساده‌تر، قدرت یا حاکمیت سیاسی پس از سقوط ناگهانی و غیرمنتظره رضا شاه به دست چه کسی یا چه کسانی افتاد، و آنان چگونه حکومت کردند؟

صادق زیباکلام

۲۴ دی ماه ۱۳۸۲